

بلکه مسؤول محمد ﷺ و علی ﷺ است یا محمد ﷺ است از جهت هدایت و از جهت یاری، و یا مسؤول علی ﷺ از هر دو جهت است.

در بین صوفیان این مطلب باقی مانده است که تعلیم و تلقین باید کمک دو نفس متوافق باشد که یکی از آن دو شخص هادی و دیگری دلیل است، و شیخ هادی برای هدایت و تولّای امور سالک، در چیزی است که به او نفع رساند و او را جذب کند و شیخ دلیل او را در دفع دشمنان یاری می‌کند و به سبب راهنمائیش به طریق توسّل به شیخ هدایت، از جهل و پستی خارج می‌سازد.

لذا در این آیه اشاره است به اینکه شایسته است که سالک دائماً حضور شیخش را بر حسب مقام نورانیت و مقام صدرش طلب کند، و همین معنی انتظار ظهور شیخ در عالم صغیرش می‌باشد، و اما ظهور شیخ بر حسب بشریتش بر بشریت سالک صحیح نیست که گفته شود از جانب خداست؛ بلکه آنگاه که شیخ بر حسب نورانیت ظاهر شود آنجا ولیّ و یاور از نزد خداست.

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» حال است یا مستأنف در مقام تعلیل و معنی آن این است: شایسته نیست که شما کارزار را ترك کنید. زیرا انسان از کارزار فارغ و بی‌نیاز نمی‌شود. از این رو کارزار را به طریق عموم و استمرار در انسان آورده است و به دو گروه نسبت داده است و به صورت فعل آورده است تا دلالت بر استمرار مجددی کند و چون مؤمنین در راه خدا کارزار کنند چنانکه پیش از این بیان شد که: هر کس در راه خدا کارزار کند، عاقبت پیروزی از آن اوست، چه غالب شود و چه مغلوب؛ پس پیروزی از آن مؤمنان مجاهد است.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ» و هر کس که

در راه طاغوت جنگ کند یار و یآوری برای او پیدا نمی‌شود.

چنانکه گذشت، خداوند کسانی را که به جبت و طاغوت ایمان آورده‌اند، لعنت کرده است. و کسی را که خدالعت کند یار و مددکاری برای او پیدا نمی‌کنی، زیرا شیطان است که به آنها وعده می‌دهد و شیطان جز به فریب وعده نمی‌دهد، و آنان را در چیزی که می‌خواهد می‌اندازد و پس از آن خودش از آنها فرار می‌کند.

بدان که خود جنگ و معارضه با دشمنان محقق نمی‌شود مگر از قوّت قلب که مبدأ بسیاری از خیرات است مانند شجاعت و سخاوت و عفت و جرأت و شهامت و غیر آنها، و جنگ با دشمنان موجب قوّت قلب است و اگر با اذن و امر از جانب خدا باشد باعث توکل تامّ و عاقبت پسندیده می‌گردد، و برای مبارزه از جانب خدا یار و مددکار پیدا می‌شود، لذا تأکید در امر جهاد و مدح مجاهدین و ذمّ قاعدین (کسانیکه به جهاد نمی‌روند) بدون عذر، در بسیاری از روایات آمده است.

«فَقَتِّلُوا» جمله جزاء شرط محذوف است که از جمله‌ی سابق استفاده می‌شود، تقدیر آن این است: اگر مؤمنین در راه خدا کارزار می‌کنند و کافرین در راه شیطان می‌جنگند پس ای مؤمنین کارزار کنید،

«أُولِيَاءَ الشَّيْطَانِ» عوض لفظ «کافرین» یاران شیطان را آورد تا اینکه نمایانگر نکوهش دیگری برای آنها باشد.

«إِنْ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» بدانید که مکر و فریب شیطان ضعیف است، این سخن برای ترغیب و جرأت دادن به مؤمنین می‌باشد.

«أَلَمْ تَرَ» خطاب به محمد ﷺ است یا به هر کس که خطاب در مورد او

ممکن باشد، و مقصود تنبیه بر حال نشستگان از جنگ است، و اینکه آنان در ترس و ضعف قلب مانند زنان هستند، تا اینکه ترغیب در جنگ و بر حذر داشتن از تخلف از جنگ باشد، گویا که گفته است: نظر کن:

«إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» به کسانی که به آنها گفته شده است: دستتان را از جنگ، و زیادتان را از جدال و بحث باز دارید، چنانکه در خبر به آن اشاره شده است.

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» تافضیت جنگ را بدانید، و اینکه کسانی که از جنگ با دشمنان ظاهری و باطنی تخلف می‌کنند هیچ توانی در هیچ يك از صفات مردان را ندارند، بلکه حال آنها مانند حال زنان است در راحت طلبی و باقی ماندن و ترس از آشکار شدن دشمنان. و خطاب در آیه اگر چه به نبی ﷺ است ولی کنایه از امت است، و نزول آیه اگر چه درباره‌ی مؤمنین مکه قبل از هجرت رسول یا قبل از هجرت آنان بعد از هجرت رسول است، ولی آیه در هر زمان و زمان هر امام جریان دارد.

از امام باقر ﷺ است^۱ شما به خدا سوگند اهل این آیه هستید.
و از امام صادق ﷺ است: دستتان را باز دارید یعنی زیادتان را باز دارید^۲.

و از امام باقر ﷺ آمده است: ^۳ به همراهی و حمایت از امام حسن ﷺ دستتان را از جنگ باز دارید.

زیرا که بعد از مدت کوتاهی به شما جنگ همراه با امام حسین ﷺ مقرر

۱- تفسیر الصّافی: ۱، ص ۴۷۱

۲- تفسیر الصّافی: ۱، ص ۴۷۱، عیاشی: ۱، ص ۲۵۸، ح ۱۹۷، برهان: ۱، ص ۳۹۴، ح ۱

۳- صافی: ۱، ص ۴۷۲، برهان: ۱، ص ۳۹۴، ح ۴، عیاشی: ۱، ص ۲۵۷، ح ۱۹۵

شده است و این حکم تا وقتی که حضرت قائم (عج) خروج نماید ادامه دارد، که ظفر با اوست.

«فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ» چون در کارزار، تمرین استقامت و پایداری نکردند و از صفات مردان بهره‌مند نیستند گروهی از آنها «يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا» از مردم چون از خدا یا بیشتر می‌ترسند و چون سینه‌هایشان از آشکار شدن در مقابل دشمنان تنگ می‌شود می‌گویند:

«رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ»
پروردگارا چرا تاخیر نمی‌اندازی حکم کارزار را تا زمان دولت مؤمنین.

و این حالات گاهی بر سالک عارض می‌شود، پس مأمور به کناره‌گیری از خلق و سکوت از مجادله و مکالمه‌ی غیر ضروری می‌شود، سپس مأمور به معاشرت و دفاع از برادرانش و بر آوردن حوائج آنها می‌گردد، پس سینه‌اش به تنگ می‌آید و مالک خودش نمی‌شود تا اینکه از او مانند این گفتارها صادر می‌گردد. و صدور اینگونه گفتارها از کسانی که به جنگ نمی‌رفتند خود دلیل فضیلت و برتری کارزار و شرافت معاشرت و رفت و آمد با مردم است.

«قُلْ» به آنان بگو «مَتَعُ الدُّنْيَا» یعنی لذتها و اعراض دنیا که زنان به آن رغبت می‌کنند «قَلِيلٌ» یعنی بر حسب مقدار و کیفیّت و بقاء اندک است.
«وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ» و آخرت برای کسی که تقوی پیشه کند بهتر است و باید از وابستگی به متاع دنیا پرهیزد و در جنگ با دشمنان شتاب کند.

«وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا» یعنی بترسید که مبادا بر زحمات شما اجر

داده نشود، پس اگر مانند زنان از مرگ و جدایی دنیایم ترسید بدانید که، آخرت که شما از آن فرار می‌کنید برای شما بهتر است، و اگر بپرسید که فرار از جنگ آیا موجب بقای در دنیا است یا نه؟ در جواب به شما گفته می‌شود:

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»

«بروج مشیده» یعنی قصرهای مرتفع و بلند، پس جمله‌ی مستأنف بوده، جواب سؤال مقدر است. (سؤال مقدر این است که اگر از جهاد بگریزم چه می‌شود؟ می‌گوید اگر در قصور مرتفع هم باشید مرگ شما را می‌رباید) این عبارت از جانب خدا به صورت بیان گفته‌ی رسول است، سپس خطاب را از آنها به محمد ﷺ برگردانده و فرموده است: اگر آنها را با هر پندی موعظه کنی فهم سخن نکنند.

«وَإِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ» مانند آن گفتارشان که: «چرا بر ما جنگ واجب شده... تا آخر آیه».

«قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ» به آنان بگو که همه چیز از جانب خداست، زیرا فاعل در هر موجودی خدای تعالی است، و از جانب شما نیست مگر استعداد قبول، و کار خوب و بد که به شما نسبت داده می‌شود، نسبت شیء به قابل است، و به خدا که نسبت داده شود، نسبت شیء به فاعل است. و لکن کارهای بد و گناهان در حکم عدم یا موجب امر عدمی هستند، و وجود در آنها ضعیف است به نحوی که بعضی، آنها را عدم صرف دانسته‌اند و لذا نسبت آنها به فاعل ضعیف است، زیرا وجود در آنها ضعیف است و نسبت به فاعل محقق نمی‌شود مگر از ناحیه‌ی وجود، در حالی که نسبت آن به قابل قوی‌تر است بدان

جهت که از عدمهای قابل، تبعیت می‌کند. در نتیجه قال سزاوارتر به آن می‌شود. ولی در حسنات و کارهای خوب چون وجود در آنها قوی است نسبت به فاعل قوی تر است پس فاعل به آن سزاوارتر است.

«فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» چرا این

گروه از مردم سخنان رانمی‌فهمند و بی‌نظم و درهم برهم سخن می‌گویند.

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» جواب سؤالی است که از قول

خدا «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» ناشی می‌شود، گویا که کسی می‌گوید: اگر همه چیز از طرف خدا باشد پس دیگر نسبت افعال را به مردم نمی‌شود داد و پسندیده و ناپسندیده تفاوتی نمی‌کند و نسبت همه چیز را باید به خدا داد. پس خداوند فرمود: هر کار خوبی که به تو برسد از جانب خداست و کار بد و ناپسند از جانب خودت است.

«وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» هر چه از بدی بر تو رسد از

خویشتن توست، که مخاطب یا معلوم نیست و یا خطاب به محمد ﷺ است و منظور دیگران هستند از باب اینکه «به در می‌گویند که دیوار بشنود.» سرّ اختلاف دو نسبت کار خوب و بد را که خوب به خدا (فاعل) نسبت داده می‌شود و بد به نفس (قابل) پیش از این بیان شد.

«وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا» ما تو را برای مردم، رسول

فرستادیم، نه فاعل خیر و شرّ پس وجهی برای فال بد زدن (تطیّر) به تو نیست.

«وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» پس اقرار نکردن آنها به رسالت تو ضرری به

تو نمی‌رساند.

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ» اسم ظاهر را جای ضمیر گذاشتن برای اشاره به

تعلیل است.

«فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» اگر قول خدا را که می‌فرماید: «رسول را اطاعت کنید» کسی که رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است. یا اینکه پیغمبر مبلّغ است و امر و نهی کننده خداست یا از باب اینکه چون پیامبر از خودش فانی شد و به خدا باقی ماند، آنگاه نسبت او به خدا قوی‌تر از نسبت او به بشریتش می‌باشد و ظهور خدا در او تامّ‌تر از بشریت او است چنانکه فرمود: هر که مرا ببیند، حق را دیده است.

پس هر کس او را اطاعت کند از جهت ظهور بشر بودنش می‌داند که خدا را قبل از حیثیت بشریتش اطاعت نموده است، و لذا فعل ماضی را همراه با لفظ «قد» آورد تا دلالت بر ماضی بودنش بکند، چون نسبت او به خدا و ظهور خدا در او بر نسبت او به بشریتش، مقدّم است.

«وَمَنْ تَوَلَّى» و کسی که روگرداند،... آوردن فعل ماضی با اینکه فعل در معطوف علیه مستقبل است برای این است که اطاعت، امری است که حادث می‌شود و قبلاً بر سبیل تجدّد نبوده است، در حالی که تَوَلَّى امری است فطری که باقی می‌ماند و تجدّدی در آن نیست، یعنی نسبت به کسانی که از خدا روگردان شوند و با او مخالف کنند، ناراحت نباش و حسرت آنها را نخور که آنها از تو نیز روگردان می‌شوند.

«فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِیْظًا» تو را به نگهبانی آنها نفرستادیم تا حسرت بخوری که آنها را حفظ نکردی.

آیات ۸۱-۹۰

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ
غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۸۱) أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانِ وَلَوْ كَانَ
مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۸۲) وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ
مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى
أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنمِطُونَ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (۸۳) فَقَتِلْ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ لَا تَكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ
يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلًا (۸۴) مَن
يَشْفَعُ شَفْعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ وَ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَن يَشْفَعُ شَفْعَةً
سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ وَ كِفْلٌ مِّنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا (۸۵) وَإِذَا
حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ حَسِيبًا (۸۶) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ
لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (۸۷) فَمَا لَكُمْ فِي
الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرَزَكَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتَرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ
أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۸۸) وَدُّوا لَوْ
تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى
يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۸۹) إِلَّا الَّذِينَ
يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ

صُدُّوهُمْ أَنْ يُقْتِلُوكُمْ أَوْ يُقْتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَتَلُوكُمْ فَإِنْ اَعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقْتِلُوكُمْ وَأَلْثَقُوا إِلَيْكُمْ اَلْسَلَّمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (۹۰)

ترجمه

می‌گویند سمعاً و طاعة؛ ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند، گروهی از آنان شبانه چیزی جز آنچه تو گفته‌ای می‌سگالند و خداوند سگالش شبانه‌شان را می‌نویسد؛ پس از آنان روی بگردان و بر خداوند توکل کن و خداوند کارسازی را کافی است. آیادر [معانی] قرآن نمی‌اندیشند؟ و اگر از نزد کسی غیر از خدا بود، در آن اختلاف بسیار می‌یافتند. و چون به ایشان خبری که مایه‌ی آرامش یا نگرانی است برسد، آن را فاش می‌سازند؛ حال آنکه اگر آن را به پیامبر و به اولوالامرشان عرضه می‌داشتند، آنگاه اهل استنباط ایشان، به [مصلحت] آن پی می‌بردند، و اگر بخشش و رحمت الهی در حق شما نبود، جز عده‌ای اندک شمار همه از شیطان پیروی می‌کردید. پس در راه خدا کارزار کن، تو عهده دار کسی جز خود نیستی و مؤمنان را نیز [به کارزار] تشویق کن، چه بسا خداوند بلای کافران را [از شما] بگرداند و خداوند سخت‌ستیزتر و سختگیرتر است. هر کس که شفاعت پسندیده‌ای کند از [خیر] آن نصیب بَرَد و هر کس که شفاعت ناپسندیده‌ای کند از [شر] آن نصیب بَرَد، و خداوند بر هر چیز مقتدر است. و چون شما را به تحیتی بنوازند، با تحیتی بهتر از آن، یا همانند آن، پاسخ دهید، که خداوند حسابگر همه چیز است. خداوند است که خدایی جز او نیست، [همو] شمارا در روز قیامت که در [فرار سیدن] آن شکی نیست، گرد می‌آورد، و کیست از خدا راستگوتر. شما را چه شده است که درباره‌ی منافقان دو گروه شده‌اید حال آنکه خداوند آنان را به خاطر کار و کردارشان سرنگون ساخته است؛ آیا می‌خواهید کسی را که خداوند در بیراهی گذارده است، رهنمایی کنید؟ و هرگز برای کسی که خداوند در بیراهی گذارده باشد، بیرون شدی نخواهی یافت. [آنان] خوش دارند که شما نیز مانند ایشان کفر بورزید و در نتیجه

همانند باشید؛ پس هیچ کس از آنان را دوست نگیرید، مگر آنکه [همانند شما] در راه خدا هجرت کنند؛ و اگر رویگردان شدند، ایشان را در هر جا که یافتید به اسارت بگیرید و بکشید و از آنان [برای خود] یار و یاور نگیرید. مگر کسانی که با قومی که بین شما و ایشان پیمانی هست، پیوند دارند؛ یا به نزد شما می آیند در حالی که دلهایشان تنگ است از اینکه با شما یا با قوم خویش کارزار کنند؛ و اگر خدا می خواست آنان را بر شما چیزه می ساخت و با شما به کارزار برمی خاستند؛ ولی اگر از شما کناه گرفتند و با شما کارزار نکردند و از در تسلیم [و اسلام] وارد شدند، خداوند به شما اجازه ی مبارزه با آنان نمی دهد.

تفسیر

«وَيَقُولُونَ» باز بانیشان می گویند که شأن ما «طَاعَةٌ» اطاعت تو درباره علیؑ است، گویا که گفته است: لکن آنها باز بانهایشان اطاعت می کنند و با دلهایشان اعراض می کنند، و تنها باز بانهایشان می گویند: شأن ما اطاعت کردن است.

«فَإِذَا بَرِزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ» گروهی از آنها شب نقشه می کشند و دسیسه می کنند «غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ» به غیر از آنچه که درباره ی علیؑ می گویند یا (تو درباره ی علیؑ می گوئی) یا آن طائفه می گویند که ما درباره ی علیؑ اطاعت تو می کنیم، ولی در همان حال از طرف دیگر با هم پیمان می بندند که علیؑ را از خلافت منع کنند.

«وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ» و خدا آنچه را که شبانه می اندیشند، می نویسد و این سخن دلداری برای پیامبر ﷺ و تهدید برای آنان است.

«فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» پس از آنها دوری کن و آنها را مؤاخذه نکن که آن برای شما شایسته تر است، تا امت تو به فتنه نیفتند.

«وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» در همه‌ی امورت به خدا توکل کن. مخصوصاً در چیزی که به آن اهمیت می‌دهی مانند خلافت علی عليه السلام.

«وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا» که خداوند احتیاجی به معاون در تنفیذ امر و احتیاجی به مشاور در استعلام امر ندارد.

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» و اینکه قرآن از نزد خداست آیا تدبّر و تفکر نمی‌کنند تا صدق و رسالت تو را بدانند؟ و خلاف اطاعت تو نیندیشند. تدبّر مانند تکفّر است.

«وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ» (که اگر از جانب غیر خدا بود) این جمله، عطف بر «قرآن» است به اعتبار اینکه تدبّر متعلّق نسبت به جمله است ولی فعل متعلّق به «لو (اگر)» یا جمله‌ی حالیه است.

«لَوْ جَدُّوْا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» اختلاف بسیاری در آن یافت می‌شد، زیرا در ظاهر و صورت آن تخالف و تناقض وجود داشت ولی چون از جانب خداست و بر حسب عوالم متعدّد داران بطن‌ها و جهاتی است که هر يك از دو طرف مخالف هم بر يك عالم یا بر جهت مخصوصی نازل شده است، یا معنی آیه این است: که اگر قرآن چنانکه می‌گفتند، از جانب غیر خدا بود، و پیامبر را بشر تعلیم می‌داد و یا اینکه قرآن افترا بود، در آن تخالف واقع می‌شد، زیرا دروغ از آنجا که مبتنی بر اصلی یا شهودی نیست بین اجزاء آن توافق به وقوع نمی‌پیوندد، در حالی که در قرآن تخالف حقیقی وجود ندارد.

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ» عطف بر «إذا برزوا من عندك» است یا بر جزای آن یعنی «بیت طائفة» یا عطف است بر «لا يتدبرون القرآن» یا بر مجموع «أفلا يتدبرون القرآن» به اعتبار مقصود، یا حال است.